روزنامه شرق

هنر

نوازنده‌ای شرقی هستم، گفت‌وگو با مجید کیانی — صفحه ۸

گفت‌وگو با مهندس «عبدالرضا ذکایی» طراح ساختمان بهارستان — صفحه ۹

گفت‌وگو با علی عطشانی، کارگردان فیلم — صفحه ۱۰

عکس: امیر جدیدی، شرق

گفت‌وگوی «شرق» با جواد یساری، از پسِ سال‌ها سکوت

راوی افسانه‌های بازار

پرویز براتی

سال‌هاست از جواد یساری تنها یک نام باقی مانده. به جز برخی اجراها در خارج از ایران، تصور همگانی درباره‌اش خیلی روشن و دقیق نیست. بسیاری فکر می‌کنند جلای‌وطن کرده؛ برخی هم به آهنگ‌هایی که سال‌ها پیش خوانده، دل خوش کرده‌اند. . یساری اما همچنان نفس می‌کشد؛ در جوار بازار کهنسال تهران. او یک پدیده است؛ پدیده موسیقی «کوچه‌بازاری» یا «مردمی». یساری در یکی از نقاط مرکزی تهران، در مجاورت بازار، پذیرایمان می‌شود تا از حال‌وروز این روزها و گذشته‌اش بگوید. قبل از انجام گفت‌وگو صفحاتی از مجله‌ای خارجی را نشانمان می‌دهد که او را خواننده افسانه‌های بازار تهران معرفی کرده است.

آهنگ‌های شما هنوز مخاطب دارد. این برایتان عجیب نیست؟

چرا باید عجیب باشد؟

از این نظر که بیش از سه‌دهه است آهنگی نخوانده و آلبومی منتشر نکرده‌اید...

من از همان اولین آهنگی که خواندم معروف شدم. اولین آهنگم «پول سیاه» نام داشت. شعر آن را «سعید مهناویان» سروده بود که استاد بزرگی است. داود مقامی و علی نظری را ایشان کشف کرد. آخرین آهنگم هم «سپیده‌دم» بود. آن زمان سالی یک کاست ضبط می‌کردم. یک آهنگم هم در قالب «صفحه» منتشر شد. من کلا پنج‌سال خواننده بودم و پنج‌کاست ضبط کردم که همه‌شان موردپسند واقع شد و بعد از انقلاب هم هرآهنگی که خواندم تکراری بود. بعد از انقلاب احساس می‌کردم فضا بهتر شده و می‌توانم کار کنم، اما این‌طور نشد. کارهایی هم ارایه کردم که مورد پسند من نبود اما به این دلیل این کارها را ارایه کردم تا نامم از یاد نرود.

چه شد وارد عرصه خوانندگی شدید؟

من کشتی می‌گرفتم ولی چون پایم مشکل داشت این کار را ادامه ندادم؛ اگرچه در حد رزرو تیم ملی بودم. در باشگاه‌های فولاد، فردوسی، تهران میدان شاپور کشتی می‌گرفتم. بعد از آن غزل‌خوانی می‌کردم. همراه «حسن شهرستانی» هم در یک فیلم خوانده بودم. به این ترتیب وارد کار موسیقی شدم و «پول سیاه» را خواندم. چون از کشتی کناره‌گیری کرده بودم برای خوانندگی آمادگی داشتم. البته همه این قضایا با شوخی جدی شد. مثلا آن اوایل از من می‌خواستند ترانه‌های دیگران را بخوانم و مورد تشویق واقع می‌شدم. هیچ وقت خودم یا دیگران فکر نمی‌کردیم که روزی خواننده شوم.

پس شما به‌طور حرفه‌ای فقط پنج‌سال خواننده بودید؟

بله، سالی یک کاست ضبط می‌کردم که آخرین آن «سپیده‌دم» بود که جاودانه شد و هنوز هم مردم این آهنگ را مانند دیگر آهنگ‌هایم از جمله صبر ایوب، بچه‌ها، مادر، مناجات، راه خطا و... گوش می‌کنند.

قبل از خوانندگی چه می‌کردید؟

من طره‌بازی هم بلد بودم و در همان زمان یک نفر دنبالم آمد که خوانندگی کنم. اولین‌شان «علی نوع‌دوست» بود و بعد هم آقای بدر. البته آهنگ‌هایی هم بود که نشد بخوانم. بعد دوباره غزل‌خوانی کردم تا اینکه استاد مهناویان صدای من را پیدا کرد. استاد «امیر شاملو» هم کمک زیادی به من کرد و احمد معینی-که آهنگساز بسیار پرفکری است -از همان موقع هر آهنگی برای من ساخت معروف شد.

آهنگ‌های شما مشکل خاصی ندارد. مانند بعضی از خواننده‌ها هم مهاجرت نکردید. چرا سکوت کرده‌اید و در عُزلت زندگی می‌کنید؟

چون عاشق ایرانم. با اینکه یکی از فرزندانم ۲۸ ساله است و در بلژیک زندگی می‌کند و به راحتی می‌توانم به آنجا بروم و زندگی کنم، اما من اهل تهران و ایرانم.

چطور همچنان شغلتان را در محله شاپور حفظ کرده‌اید؟

من در بازارچه قوام به دنیا آمده‌ام و روحیه خاصی دارم. من یکه‌پرستی را خیلی دوست دارم.

روزگار خیلی تغییر کرده. از آن زمان که آهنگ‌های شما دهان به دهان می‌چرخید زیاد گذشته. ذایقه‌های جدیدی در موسیقی به وجود آمده. با گذشت این همه سال چه تغییری در درونتان اتفاق افتاده است؟

شماری از شاعران ما که درددل مردم را می‌سرودند فوت کرده و یک عده هم دیگر کشش کار کردن ندارند. من هنوز همان یساری قدیمم؛ اما امکان خواندن نیست. اگر بخواهم یک CD ضبط و منتشر کنم حدود ۸۰ میلیون هزینه در بردارد که توان این کار را ندارم و برگشت مالی هم ندارد.

بحث مسایل مالی یک جنبه قضیه است. مشکل دیگر دریافت مجوزهای لازم است.

اگر وزارت ارشاد به من اجازه می‌داد، ممکن بود فقط مخارج CDها پرداخت شود و به خود من پولی ندهند و نام من همچنان پررنگ بماند. قبلا خیلی سعی می‌کردم اشعار خانوادگی بخوانم تا همه بتوانند گوش کنند. در مواردی استاد مهناویان این کار را انجام می‌دادند و در مواردی هم خودم سوژه می‌دادم.

مثلا در مورد صبر ایوب؟

اشعاری که من می‌خوانم خیلی شاد است؛ اما باید به محتوای شعر هم گوش کرد.

در صدای شما همیشه حُزن وجود دارد...

این سبک متعلق به خودم است.

این سبک را از کجا آورده‌اید؟

از خودم ساختمام. آقای شهرستانی سبکی می‌خواند که شما در زمان گوش کردن بی‌اختیار سیگار می‌کشیدید، اما من خواستم سبکی بخوانم که به اینجاها نرسد. شعرهای پرمغز می‌خواندم. آن زمان موسیقی به این صورت نبود. همزمان با خواندن یک قناری، من هم می‌خواندم و خیلی هم استقبال می‌شد.

قبل از غزل‌خوانی چه می‌کردید؟

قبل از موسیقی در بازار رویه کفش می‌دوختم.

در خانواده‌تان کسی به حرفه موسیقی اشتغال نداشت؟

خیر. همه‌شان در هیات هستند و سبک خودشان را دارند.

حدود ۴۰سال از انتشار آخرین آهنگ شما گذشته، می‌خواهم اشاره‌ای کنم به صحنه‌ای از مستند «جواد» ساخته «بهمن کیارستمی» که در آن نشان داده می‌شود سالن اجرای شما در دوبی تقریبا خالی است. این نشان‌دهنده چیست؟ آیا موسیقی شما دیگر خریدار ندارد؟

خانمی اهل انگلیس که البته فارسی هم صحبت می‌کرد به من گفت که می‌خواهد از من فیلمی برای انگلستان بسازد. گفتم من در ایران زندگی می‌کنم و نمی‌توانم این کار را بکنم. اگر در ایران پخش می‌شود اشکال ندارد. پسر آقای کیارستمی به من گفتند می‌خواهیم داستان مستند و روزمره بسازیم. بعد چند نفر اینجا آمدند و از مردم درباره من سوال کردند. آن خانم چون دید من در وادی‌های دیگر نیستم رفت. بهمن کیارستمی از من خواست بقیه کار را در دوبی فیلمبرداری کند و این فیلم بین ۴۰، ۵۰ فیلم دیگر در جشنواره‌ای اول شد. موضوعی هم نداشت. مثلا از من پرسیده بودند که چطور روی سن می‌روی؟ من هم گفتم مانند وقتی که می‌خواستم روی تشک کشتی بروم، صلوات می‌فرستم که کار خوب پیش برود. از دور هم از من فیلم گرفت.

سالن اجرایتان تماشاچی زیادی نداشت؟

سالن تاریک بود و من متوجه نشدم. اما صددرصد هم پر نبود.

از یک طرف این ذهنیت از طرف عده‌ای مطرح می‌شود که دوره خوانندگانی چون «جواد یساری» سپری شده و از طرف دیگر می‌بینم آهنگ‌هایتان هنوز هم در اتومبیل‌ها و خانه‌ها شنیده می‌شود. این دو نوع نگاه متفاوت به موسیقی شما وجود دارد. در قبال این نگاه‌ها چه پاسخی دارید؟

می‌توانم از شما خواهش کنم زمانی که در جاهایی مانند دوبی برنامه داریم بیایید ببینید که پوسیده شده‌ام یا نه؟ آن فیلم، ربطی به اجرا نداشت. فقط یک فیلم بود. در آن جشنواره هم نظر دادند که این فیلم خیلی راحت کارگردانی شده است.

به هرحال دیدگاه ما این است که این نوع موسیقی مردمی، مخاطب خود را دارد و از این نظر قابل‌احترام است... .

من کلا شرقی‌خوان هستم...

آیا تلاش کرده‌اید خودتان را به‌روز کنید؟ چرا کار جدیدی ارایه نکردید؟

بیکار نبوده‌ام. دو سال قبل کار جدیدی به نام «بُت» ارایه کردم که خیلی هم هزینه برایم داشت.

این CD در ایران مجوز داشت؟

خیر. آهنگش متعلق به «صمد نوریان» بود. دو شعر هم متعلق به آقای جویباری. CD حاوی هشت آهنگ بود که الان هم خریده می‌شود اما در حدی که من می‌خواستم‌نبود.

> **سال ۲۰۰۲ یک کاست قدیمی مربوط به قبل از انقلاب به نام «جواد یساری جدید» به بازار آمد. فحوای اشعار آن کاست این بود: من دزد نیستم، به نماز جمعه می‌روم. آن فرد، اینها را خوانده بود. صدای من را به خوبی تقلید کرده بود. کاملا می‌دانست چه کار کند**

به صورت رسمی ممنوع‌الصدا نشده‌اید؟

می‌گویند صبر کنید. می‌خواهند بعد از مردنم مانند آغاسی آهنگ‌هایم را بسازند.

شما در ایران زندگی و کار می‌کنید. مشکل کار کجاست؟

خودم هم نمی‌دانم. صدبار گفته‌ام که به من بگویید مشکل کجاست که دولت اجازه اجرا به من نمی‌دهد؟ کسی به من نگفته تو سواد نداری و لیاقت موسیقی نداری. بیایند بگویند چرا فلان آهنگ را خوانده‌ای تا بگویم آهنگ «راه خطا» را با تاثیر از قرآن خواندم. «مناجات» را خواندم که بتوانم جواب بدهم. کسی به من توجه نکرده و من هم کسی نیستم که به ارشاد بروم. دولت حکم یک پدر را دارد و ما همه از دولت توقع داریم. به‌خصوص ما که اهل بازار هستیم و شیله‌پیله نداریم. درد من یکی، دو تا نیست... . شخصی به نام «ایرج حبیبی» ادای من را درآورد و از عکس من هم سوء استفاده کرد. من اعلام کردم که این، من نیستم. اصلا عکس من را استفاده می‌کردند که فروش داشته باشند. سال ۲۰۰۲ یک کاست قدیمی مربوط به قبل از انقلاب به نام «جواد یساری جدید» به بازار آمد. فحوای اشعار آن کاست این بود: من دزد نیستم، به نماز جمعه می‌روم. آن فرد، اینها را خوانده بود. صدای من را به خوبی تقلید کرده بود. کاملا می‌دانست چه کار کند.

طبیعی است که وقتی کاری به نامتان با تیراژ بالا منتشر می‌شود آزرده‌خاطر شوید؛ کاری که متعلق به شما نیست و کیفیت هم ندارد...

مخصوصا که اشعار ضعیفی دارد. من روی اشعار خیلی حساسم. البته آهنگ «سپیده‌دم» من را وزارت ارشاد اجازه انتشار داد و یکی از خواننده‌های پاپ، خیلی بد آن را اجرا کرد و در آخر هم نوشت: با تشکر از جواد یساری!

از شما اجازه نگرفتند؟

خیر. اگر این کار ایراد دارد چرا ارشاد مجوز داده است؟ من که هنوز زنده‌ام. من در چنین شرایطی قرار دارم. زمانی‌که دولت به من اجازه خواندن ندهد چه کار دیگری می‌توانم بکنم؟ جوانی‌ام را در این کار گذاشته‌ام. به هرحال من هم انسانم. تهرانی اصیل هستم ولی اجازه نمی‌دهند کاری کنم. آن زمان موسیقی بلد نبودم؛ ولی وقتی یک‌بار خواندم دیگران خوششان آمد. اگر به من می‌گفتند تو سواد نداری و باید بروی یاد بگیری، قضیه فرق می‌کرد.

مساله اینجاست که کار شما در چرخه رسمی ارایه نمی‌شود و عواید مادی برایتان ندارد. دیگر اینکه باعث می‌شود سوءاستفاده‌هایی از نام شما صورت گیرد...

بله همین‌طور است. نام این افراد را ببرید تا بدانند که حقیقت چیست. ارشاد به من می‌گوید چرا خوانده‌ای؟ باید من را بخواهند تا برایشان توضیح دهم که من بوده‌ام یا نه. در حالی که بدتر از اینها را می‌خوانند و ارشاد هم اجازه‌اش را صادر می‌کند.

در حال حاضر خیلی از موسیقی‌ها و ترانه‌ها ارزش گوش کردن ندارند. خیلی‌هایشان تقلیدمحض است...

می‌خواهم بگویم در این مورد هم نمی‌توانند به من ایراد بگیرند و بگویند تو سواد نداری. اگر هم عیبی بوده از روی دشمنی روی من گذاشته شده است. خیلی چیزها را به دروغ شایعه کرده و درباره من گفته‌اند.

آهنگ‌های من به لحاظ بافت خاص اجتماعی اثرگذار بوده است. آلبوم «بچه‌ها» که منتشر شد؛ مجله جوانان نوشت صدهزار نامه فرستاده شده که کسانی که طلاق گرفته بودند دوباره آشتی کردند.

منظورتان این است که این آلبوم باعث جلوگیری از طلاق آنها شد؟

حداقل کمکی که این آلبوم کرد این بود که باعث شد عده‌ای بعد از شنیدن آن با هم آشتی کنند. من ضرر نکردم. سپیده‌دم را که در تئاتر پارس خواندم، آقای منظوری صدایم کرد و گفت موفق شدی. آن زمان سالن صدهزار نفری آزادی تازه افتتاح شده بود و این آهنگ را گذاشته بودند و مردم هم همراهی می‌کردند. از من پرسیدند پولی داده‌ای که آهنگ تو را پخش کنند! در حالی که من اصلا خبر نداشتم. این آهنگ‌ها همه مربوط به عواطف پاک است و در همه آنها نامی از خدا برده شده است.

درست است که شما چند سال پیش برای گروه‌های تندرو خوانندگی کرده بودید؟

خیر، من با گروه‌هایی که خیلی معروف هستند کاری ندارم. نیمه شعبان بود و برنامه‌ای نزدیکی شاه‌عبدالعظیم برپا شد. خیلی از هنرپیشه‌ها و ورزشکاران حضور داشتند و من آنجا خوانندگی کردم، اما برایم مشکل‌ساز شد و احضارم کردند. البته این را هم باید بگویم که همیشه با من با احترام برخورد کردند. بعد از آن ماجرا گروهی تحت‌عنوان «تشکل و سازمان فرهنگی و تبلیغاتی اسلام‌گستر» با من تماس گرفتند و گفتند می‌خواهیم برای شما کنسرت بگذاریم. ما هم خوشحال شدیم که حقمان را به ما داده‌اند و می‌توانیم شروع به‌کار کنیم. بعد از آن هم سه کنسرت برای من در برج میلاد گذاشتند.

سال ۸۱ بود؟

روز آزادی خرمشهر بود. سه کنسرت برای من ترتیب دادند که در پله‌ها هم جای تماشاچی نبود. بعد از سه روز، آقایی از طرف وزارت ارشاد با من تماس گرفت و از برنامه کنسرت سوال کرد و گفت باید به دفترشان بروم. من هم مراجعه کردم و گفتم تشکل مزبور گفته من از طرف مقامات بالا آمده‌ام و وزارت ارشاد هم از ما اجازه می‌گیرد. گفتند آنها کلاهبردارند. گفتم با وجود اجرای سه کنسرت و این همه جمعیت یعنی یک نفر مامور نبوده که جلوی این کار را بگیرد؟ گفتند خیر سهل‌انگاری شده. خلاصه اینکه سابقه من خراب شد و پولم را هم پرداخت نکردند. احضار من، باعث نگرانی خودم و خانواده‌ام شد البته خیلی با احترام برخورد کردند و در نهایت گفتند بروید با شما تماس می‌گیریم. یک روز تماس گرفتند و مراجعه کردم. دیدم همان آقایی که در تشکل مذکور سمت داشت، حضور دارد. گویا خواسته بودند که با من رودررو شوند. من تمام ماجرا را توضیح دادم و ایشان هم تایید و تمام گفته‌ها را امضا کرد. به من گفتند دیگر لازم نیست شما به دادگاه مراجعه کنید. خبر ندارم که با آن آقا چه کردند. اما در واقع من آلت دست شدم. هم از گندم ری شدم هم از خرمای بغداد. هم آن موقع دشت نکردم و هم این موقع. نمی‌دانم چه اسمی روی خودم بگذارم.

شما قبل از انقلاب به نوعی اجرای کوچه بازاری داشته‌اید و تا جایی که می‌دانم از شما استقبال فراوانی می‌کردند. الان برخورد مردم با شما چطور است؟

الان ۱۰برابر آن زمان است. آن موقع من با آهنگ «سپیده‌دم» شروع به‌کار کردم. کارم را هم دوست داشتم.

اما آنقدر شناخته شده نبودید؟

چرا اتفاقا. همه این نام‌ها متعلق به همان دوره است. آن زمان افرادی مانند پدران شما ما را می‌شناختند. با آمدن تکنولوژی‌های جدید و پخش آهنگ‌های ما از آن طریق، جوانان هم ما را شناختند و علاقه‌شان دو برابر آن زمان شد. مردم آنقدر به من محبت دارند که با وجود ۶۸ سال سن احساس پیری نمی‌کنم. ۹۰درصد کسانی که به من محبت دارند از جوان‌ها هستند. این قضیه برای من معما شده است.

اشعار ترانه‌هایتان را چه کسی می‌سرود؟

استاد سعید مهناویان و مرحوم جوزانی. البته خیلی‌های دیگر مرحوم شده‌اند.

سازوکار انتخاب شعر بر عهده چه کسی بود؟

بر عهده استاد مهناویان. من هم سوژه می‌دادم.

مثلا ترانه «من به غربت رفتم و دیدم به مانند وطن نیست» کار چه کسی بود؟

این شعر خودم بود. من شعر کسی را نمی‌خوانم، اما آدم بعضی اشعار را در جایی می‌بیند و به دلش می‌نشیند و همان را انتخاب می‌کند.

مطالعه‌تان در زمینه موسیقی به چه صورت بود؟

من سه‌سال در امیریه به کلاس موسیقی آقای علی نوع‌دوست رفتم و تمرین کردم.

یعنی با دستگاه‌های موسیقی آشنا هستید؟

تقریبا. تا اندازه‌ای که بتوانم گلیم خودم را از آب بیرون بکشم.

ساز هم نواخته‌اید؟

خیر.

ادامه در صفحه ۸

ضرباهنگ

نگاه مجله «بدون» به موسیقی جواد یساری

«ویلی نلسون» ایران

جواد یساری برای بسیاری از ایرانی‌ها مانند ویلی نلسون افسانه موسیقی کانتری در آمریکاست. صدای او صدای جاده‌هاست و ضرباهنگ موسیقی‌اش در طول بیش از ۳۰سال گذشته رانندگان وسایل‌نقلیه سنگین را در جاده‌های بیابانی ایران بیدار نگه داشته است. بسیاری از جوانان شب‌های خود را با آهنگ‌های او سپری می‌کنند. یساری کشتی‌گیر سابق تیم ملی ایران است و ستاره موسیقی عامیانه و بازاری که تا دهه ۷۰ میلادی از جمله محبوب‌ترین خوانندگان کافه‌ها و تئاترهای خیابان لاله‌زار بوده که با پیروزی انقلاب چراغ‌هایشان برای همیشه خاموش شد.

موسیقی وی ترکیبی است از نغمه‌های ایرانی و ریتم‌های عربی با موضوعاتی مشخص از جمله دلتنگی، تنهایی، عشق به خدا و به‌خصوص عشق به امام اول شیعیان. وقتی‌که از تعداد زیاد طرفداران جوانش می‌گوییم تعجب می‌کند. او نمی‌دانست که هم‌اکنون نیز جوانان زیادی هستند که حاضرند مبالغ درخور توجهی را برای خرید آثار قدیمی او بپردازند. اما از همه مهم‌تر مسافران جاده عاشق آثار او هستند. یساری زیاد اهل سفر نیست. وی صاحب یک فروشگاه فروش لوازم دست دوم از جمله یخچال و تلویزیون در خیابان شاهپور تهران است، درست جایی که به دنیا آمده. تهران هم‌اینک تبدیل به غولی شمالی - جنوبی شده است با بیش از ۱۶میلیون‌نفر جمعیت. شهری که حدود ۳۴سال پیش تنها سه‌میلیون‌نفر در آن زندگی می‌کردند. حالا این شهر پر است از بزرگراه‌ها و ساختمان‌های مرتفع اما محله شاهپور هنوز به همان حالت قدیم باقی مانده. یساری جوان‌ترین عضو خانواده‌ای هفت نفره است و شاید همین عدد هفت برایش خوش‌شانسی آورده. خودش می‌گوید: «در خانه ما آواز خواندن حرام بود و آن را کار شیطان می‌دانستند و به همین دلیل پس از انتشار اولین آلبوم من خانواده‌ام به‌تدریج مرا ترک کردند. آوازهای من با عشق و خدا در پیوند هستند.» این تاثیرات احساسی تا به امروز در شخصیت او باقی مانده است.

موفقیت او در اولین کارش باعث شد تا آلبوم‌هایش به‌سرعت نایاب شوند. پس از آن بود که برای نخستین‌بار برای اجرای زنده به تئاتر دهقان واقع در لاله‌زار رفت و بعد از آن به تئاتر پارس که خوانندگانی چون نعمت‌الله آغاسی، علی ناظری و مجید فرهنگ در آن مشغول اجرا بودند. در اولین اجرایش در تئاتر پارس، یساری مانند خوانندگان سنتی ایرانی نشسته آواز خواند. او به مخاطبانش علاقه فراوانی دارد و آنها را با اصطلاح «مردم من» خطاب می‌کند و این رمز موفقیت او بوده است.

یساری و تعداد دیگری از خوانندگان سبک کوچه‌بازاری اولین گروهی بودند که به زبان عامیانه برای مردم آواز خواندند.

تاثیر موسیقی یساری بسیار زیاد بوده تا به حدی که روزی مادری به نزد او می‌آید و می‌گوید پسرش با گوش‌دادن به موسیقی او از مصرف مواد مخدر دست کشیده است. یساری خود را یک راهنما می‌داند و می‌گوید: «می‌توانم صدها خانواده را به شما نشان دهم که با گوش‌دادن به آهنگ‌های من پابرجا مانده‌اند. وقتی به شهرت رسیدم، تمام بستگانم که مرا ترک کرده بودند تک‌تک آمدند و خواستند جبران گذشته را بکنند.» یساری با عشق می‌خواند و عاشق موسیقی است اما با موسیقی پاپ معاصر میانه‌ای ندارد و نتوانسته با آن ارتباط برقرار کند. وی می‌گوید: «موسیقی خوب درست مانند کفش سیاه‌رنگ است. هم برای عروسی مناسب است و هم برای عزا.»

سپیده‌دم

نگاهی به موسیقی کوچه‌بازاری ایرانی

کوچه مردها

علیرضا امیرحاجبی

هنر چگونه تقسیم‌بندی می‌شود؟ آیا این بیشتر اعمال‌نظر منتقدان است؟ یا نوع برخورد سطوح مختلف اجتماعی و انتخاب مخاطبان؟ نوع استقبال از یک اثر هنری یا یک سبک به‌خصوص موسیقی می‌تواند در این رتبه‌بندی و گونه‌شناسی به ما کمک کند؟ اما چه می‌شود که یک سبک خاص موسیقی مورد توجه گروه و طبقه‌ای خاص قرار می‌گیرد؟ در اینجا شاید موضوع دغدغه‌های مشترک گروه یا طبقه‌ای از جامعه باعث هم‌پیوندی آنها روی یک سبک خاص شود. وقتی سبک‌هایی چون بلوز و هم‌اکنون رپ آمریکایی از مضامین و محتوایی بهره می‌برند که بین گروه‌هایی ویژه با استقبال مواجه می‌شوند، باید به دنبال نقاط اشتراک بین گروه‌های اجتماعی و مضامین موسیقی بگردیم. اگر محتوای اشعار یک آهنگ با نوعی همذات‌پنداری بتواند مفهومی عمومی را بیان کند، آن موسیقی با موفقیت همراه خواهد بود. البته این بخشی از رمزگان موفقیت در عرصه کنونی هنر موسیقی است.

موسیقی کوچه‌بازاری ایرانی نیز که با نام‌های دیگری از جمله موسیقی لاله‌زاری نیز معروف است، از این تحلیل خارج نیست. ارتباط موسیقی در شکلی کلی با سطوح اجتماعی زیر شاخه‌هایی دارد، از جمله اینکه خواننده یا نوازنده از همان سطح و طبقه اجتماعی است یا نه؟ در کجا متولد شده، چگونه زندگی می‌کند و ارتباطش با مخاطب چگونه است؟ شرایط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نیز در این مناسبات تاثیرگذار است. موسیقی در ارتباط نزدیکی با سایر هنرهای عامه پسند مانند سینماست. اگر به صعود و اقبال موسیقی کوچه‌بازاری ایرانی بنگریم، متوجه نوعی همزمانی با موج عظیم فیلم‌های عامه‌پسند یا همان فیلمفارسی می‌شویم. در این مرحله ما با نوعی تیپ‌سازی و حتی بالاتر از آن نوعی شخصیت‌سازی مواجه هستیم: مردانی پاک‌باخته اما بامعرفت از طبقه زحمتکش، تا حدودی معتقد به اصول دینی و مذهبی، به دنبال عشق که با مصیبت‌ها و ناکامی‌های زیادی مواجه می‌شوند و در طی

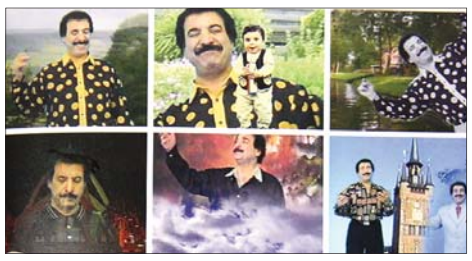

راه زندگی خشونت نیز به دفعات وارد زندگی‌شان شده یا پیروز یا شکست خورده به انتهای خط می‌رسند. «مادر، خواهر، دختر و همسر» از جمله مهم‌ترین عناصر شکل‌گیری شخصیت این مردان است. همان‌گونه که در فیلم‌های فارسی با مرکزیت مرد (نره) مواجه هستیم، در موسیقی عامیانه لاله‌زاری نیز چنین وضعیتی را می‌توان به‌طور فراوان مشاهده کرد. به بیان دیگر موسیقی لاله‌زاری نسخه صوتی فیلمفارسی است. این پیوندی کاملا منطقی بین این دو پدیده فرهنگی است، به همین دلیل تجسم خواننده یک موسیقی عامیانه در شمایل قهرمانان فیلمفارسی کار چندان سختی نخواهد بود. رابطه موسیقی لاله‌زاری با اجتماع زمان خود دوجانبه بود. یعنی هم می‌گرفته و هم بازپس می‌داده. خوراک موسیقی عامیانه از سطح اجتماع جمع‌آوری و سپس طی روندی جالب‌توجه به وسیله خواننده و آهنگساز بازتولید می‌شده است. این روند بخشی از چرخه فرهنگ‌سازی است، بدون اینکه تولیدکننده و مصرف‌کننده‌اش مشخص شود.

اما سوءتفاهم از آنجا شکل می‌گیرد که مردم و مخاطبان را صرفا مصرف‌کننده اینگونه آثار بدانیم و خواننده و آهنگساز و در حوزه‌ای دیگر فیلمساز را تولیدکننده آثار عامیانه. فشار توده‌ها از پایین به سمت بالاست و فرهنگ هیچ‌گاه نتوانسته از بالا به توده پایین فشاری را وارد کند. رمز موفقیت و استقبال موسقی عامیانه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ نیز دقیقا همین پیوند و خوراک‌گیری مستقیم و بدون هراس از جامعه بوده. موسیقی عامیانه بدون تناقض است با فرمولی یکدست، بافتی ساده، روان، تکراری و قابل‌پیش‌بینی و از همه مهم‌تر غیرقابل نقد. از آن جهت غیرقابل نقد که عنصری را در اختیار منتقد قرار نمی‌دهد تا دست‌آویزی برای نقد آن به وجود آید. این هنری است برآمده از طبقه‌ای خاص در جامعه‌ای خاص که احتمالا برای بسیاری از مخاطبان موسیقی امروزی قابل تحمل هم نیست اما بخشی از جامعه هنوز دغدغه‌هایی را در دل و سر دارد که اینگونه موسیقی به آنها می‌پردازد. موسیقی کوچه‌بازاری ایرانی نماینده تمام فرهنگ ایران نیست اما قسمتی از فرهنگ توده‌های شهرنشین را به‌شدت نمایندگی می‌کند و زنده و پویا در این سطح باقی مانده است. این نوعی ارزش‌گذاری مثبت نسبت به موسیقی لاله‌زاری نیست، بلکه آنچه را که هست به مجرای زبان نوشتاری بازمی‌گرداند. کاری که بسیاری از اقدام به آن در هراس هستند. چگونه می‌شود بخشی از فرهنگ عامیانه را که می‌تواند برای کلیت فرهنگ نیز مفید باشد نادیده گرفت؟ دفاعی در کار نیست بلکه بیشتر نشان‌دادن عنصری از فرهنگ عامیانه ایرانی است که چه بخواهیم و چه نخواهیم، وجود دارد و گاهی در بزنگاه‌هایی روزانه ما را در خودروایی عمومی مانند تاکسی یا اتوبوس‌های بین شهری غافلگیر می‌کند. ساختارهای فرهنگی متنوع و فراگیرند. از موسیقی عامیانه گرفته تا موسیقی مدرن یا تلفیقی که هیچ‌گاه با یکدیگر سر جنگ و دشمنی نداشته‌اند. البته بوده‌اند هنرمندان یا روشنفکرانی که شمشیر را برای هنر عامیانه از رو بسته‌اند اما این واکنش‌ها هیچ‌گاه به تاثیر این موسیقی و جایگاه توده‌ای آن لطمه‌ای وارد نکرده است. استقبال از موسیقی عامیانه مانند آنچه جواد یساری عرضه می‌کرد، مزیت و ارزش نیست بلکه واقعیتی است که باید با مواجه با آن به خصوصیات گروه‌های ویژه اجتماعی پی برد. شناخت توده‌های خاموش به دلیل خاموش بودنشان تنها توسط حامل‌های فرهنگی از جمله موسیقی امکانپذیر است. اگر نتوانیم این عناصر را بپذیریم، آنها چیزی از دست نداده‌اند، بلکه این ما هستیم که بخشی از هویت فرهنگی جامعه شهرنشین را نشناخته و ناآگاه مانده‌ایم.